**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **شنبه: 20/9/1395**

**13950920- مراد از جماعة در عبارت نجاشی**

به تناسب بحث ابی البختری بحثی را با این عنوان مطرح نمودیم که اساسا وارد شدن مضمون یک روایت در سایر روایات ، تا چه اندازه در جهت اعتبار روایت سودمند است؟ گفته شد که این روش گاها در بعض روایات و به خصوص در روایت­های معروف و مفصل دنبال می­شود ، به این صورت که قطعات روایتی، در روایات دیگر دنبال می­شود تا بدانیم که آیا قطعات این روایت ، در سایر روایات نیز بیان شده یا نه. مثلا در زمان ما کتابی در مورد دعای ندبه چاپ شده و در آن حجم عمده­ای از قطعات دعای ندبه ، که در سایر روایات با همان مضمون و مفاد وارد شده است را بیان کرده­ است. این روش چقدر کارایی دارد؟

در پاسخ گفته می­شود چند هدف برای این کار می­توان در نظر گرفت : یک هدف این است که ممکن است روایت سند معتبری نداشته باشد و ما با این کار می­گوییم اگر چه سند این روایت معتبر نیست اما مضامین آن ، مضامین درست و ثابتی می­باشد . این روش به خصوص در مورد روایت­های معروفی که به سبب نداشتن سند مورد هجمه قرار می­گیرند ، قابل استفاده است ، زیرا با این روش گفته می­شود ، اگر چه این روایت سند معتبری ندارد اما این مضامین، به دلیل آمدن آنها در سایر روایات معتبر، صحیح می باشد. این کار خیلی خوب و صحیح است و عملا جلوی بعضی از مضامین را می­گیرد. در واقع این عمل به نوعی ترویج آن مفاهیمی­است که به عنوان مفهوم معرفتی در این روایت وجود دارد. زیرا ما یک موقعی صرفا به عنوان یک دعا به روایت دعای ندبه نگاه می­کنیم؛ اما یک موقع این روایت به عنوان مأخذ دانستن مجموعه­ای از مفاهیم دینی در مورد امامت و غیبت مورد استفاده قرار می­گیرد. در صورتی که این روایت به عنوان یک مأخذ معرفتی قرار بگیرد آن شک و تشکیکات ، موجب زیر سوال رفتن این مأخذ می­شود. اما با این کار می­توان ثابت کرد که مفاهیم موجود در روایت ، مجموعه­ای از مفاهیم دینی بوده و این دعا ، یک دعای دینی می­باشد .

هدف دیگری که از این روش دنبال می­شود گاها به این صورت است که مثلا اگر دعای ندبه صد قطعه داشته باشد، ما با این روش نود و پنج قطعه آن را در سایر روایات معتبر پیدا کرده و می­گوییم، آن پنج قطعه­ باقیمانده نیز باید معتبر باشد، زیرا اگر چه ما آن پنج قطعه را در روایات معتبر دیگر پیدا نکردیم، اما **علی القاعده** باید این مضمون در مضامین دینی وجود داشته باشد.

لکن این هدف دوم ذوقی بوده و قانون عام ندارد. ممکن است انسان در بعض موارد اطمینان به صدور آنها داشته باشد، یعنی حتی اگر در واقع این روایت مشتمل بر این فقرات نباشد ، اما انسان اطمینان می­یابد که

راوی آن را از منابع دیگر به دست آورده و بنای بر جعل نداشته است . اما در بعض موارد دیگر به دلیل خاص بودن مضامین آن ، چنین اطمینانی حاصل نشده و احتمال جعلی بودن آن پنج فقره باقی بماند.

اما باید توجه داشت که با این روش نمی­توان ثابت کرد که این مجموعه، به همین شکل و هیأت صادر شده است . زیرا آنچه با این روش قابل اثبات است تنها این مطلب است که این مواد ، مواد صحیحه­ای می­باشد، اما صدور این روایت به این هیأت و شکل، و نیز دلالتی که متوقف بر این هیأت خاص باشد ، چنین استفاده­ای مشکل است؛ زیرا این احتمال وجود دارد که برخی افراد بدون اینکه قصد جعل روایتی را داشته باشند[[1]](#footnote-1)، تکه­های مختلف احادیث را کنار یکدیگر گذاشته و یک دعایی بسازند، کما اینکه در خصوص روایت ابی البختری ، ما با این مشکل مواجه هستیم.

روایت ابی البختری دو قطعه دارد 1- **عمده و خطأه واحد** 2- **رفع عنه القلم**. هر دوی این قطعات در روایتهای معتبر دیگری وارد شده است اما اینکه این دو قطعه در کنار هم و در یک روایت بیان شده باشد، روایت معتبری بر آن نیست. این احتمال وجود دارد که این دو قطعه در دو روایت جداگانه بوده است، اما ابی البختری به این اعتبار که هر دو از حضرت امیر7 وارد شده، آنها را در یک عبارت بیان نموده باشد .

این بحث که ما روایت­های یک نفر را دنبال کنیم و ببینیم که روایت­های او با روایت­های افراد دیگر چقدر مشابهت دارد، صرف نظر از اعتبار و عدم اعتبار، یک بحث خیلی خوبی است. مثلا بنده روایت­های مربوط به سکونی را دنبال کردم تا ببینم روایات او، چقدر با روایات سایر روات مشابهت دارد. البته بحث در اینجا بحث از اعتبار نیست بلکه بحث در ارتباط راویان با یکدیگر است، و اینکه چرا آنها با هم چنین مشابهاتی داشته­اند. همین افرادی که با ابو البختری مشابهت دارند، با سکونی نیز مشابهت دارند، افرادی مانند مسعده بن یسع، مسعده بن صدقه، ابن القداح، مسمع، طلحه بن زید، غیاث بن ابراهیم و امثال اینها مشابهت­هایی دارد. اگر این مشابهت­ها به خصوص در مورد کسانی باشد که ویژگی­های مشترکی هم داشته­اند، مانند سکونی که غالب روایت­هایش با تعبیر **عن جعفر بن محمد:** آغاز می­شود و از طرفی به جعفر بن محمد: منتهی نمی­گردد بلکه تعابیری همچون **عن ابیه7 عن آبائه: عن علی7** یا **عن رسول الله9** دارد، اگر این روایت­های مشابه جمع آوری شوند ، ممکن است بتوان از آنها تحلیلی ارائه داد؛ مثل اینکه احتمال بدهیم ، متونی وجود داشته که آنها از آن متون نقل روایت می­کردند یا احتمال داده شود که آنها در درس عمومی تحدیث امام صادق7 شرکت می­نمودند و به سبب اینکه آنها عامی المذهب بوده­اند، حضرت به دلیل فضای عمومی آنها سعی می­کردند که روایت­ها به پیامبر9 و یا به امام علی7 که از صحابه هستند، منتهی بشود.[[2]](#footnote-2)

تحلیل­هایی از این قبیل با کنار هم گذاشتن روایات سکونی و امثال سکونی به دست می­آید و می­توان از آنها به دست آورد که اینها تا چه اندازه­ای به یکدیگر مشابهت داشته­اند و نقل آنها به چه شکلی بوده است. این مشابهت­ها مادامی که روایات کنار یکدیگر قرار نگیرند، به دست نمی­آید. البته این تحلیلها ممکن است خاصیت­های رجالی هم داشته باشد، مثلا اگر استظهار ما این باشد که اینها با هم به کلاس امام صادق7 می­رفتند، ممکن است چنین نتیجه­گیری شود که اینها در یک زمان بوده­اند و با یکدیگر ارتباطاتی داشته­اند .

این کار و این روش ، بسیار خوب و لازم است و ما سابقا در مرکز علوم اسلامی­ به فکر بحث جدی­تر آن، یعنی بحث پرونده سازی احادیث بودیم، و می­خواستیم بررسی نماییم که این حدیث از چه رواتی نقل شده است. بسیاری از افراد هم به فکر این بحث هستند. لکن این یک کار بسیار جدی بوده و به این راحتی­ها نیست و هیچکس هم به سبب سختی آن، اقدام به آن نمی­کند. بحث از پرونده احادیث می­تواند مقدمه­ای بر بحث­های نظری واقع شود؛ مثل اینکه بگوییم سکونی با چه رواتی، احادیث مشابه دارد (رواتی مانند غیاث بن ابراهیم، طلحه بن زید، محمد بن یحیی الخثعمی، مسعده بن صدقه، مسعده بن زیاد و امثال اینها ) و چه ارتباطاتی بین آنها بوده و آیا این ارتباطاتشان نقل به لفظ بوده یا نقل به معنا می­کردند و تحلیل­هایی از این دست.

سوال: آیا فایده این بررسی­ها تاریخی است یا حدیثی؟ پاسخ : فایده این کار هم می­تواند تاریخی باشد و هم حدیثی و هم رجالی. تا این روایات مشابه کنار یکدیگر قرار نگیرند، روشن نمی­شود. ممکن است ما از مجموع این روایات این نتیجه را بگیریم که مثلا فلان راوی، معمولا نقل به لفظ می­کرده اما راوی دیگر معمولا نقل به معنا می­نموده است. این نوع تحلیل­ها ممکن است اما فعلا در حد یک احتمال و ایده می­باشد، و تا وقتی که به صورت جدی دنبال نشود فایده آن مشخص نمی­گردد. بنده شخصا بسیاری از کارهایی که آنها را دنبال کردم، از ابتدا دنبال فایده­ مشخصی برای آنها نبودم. بله، کارهایی که انسان از همان ابتدا می­داند که کار بی­فایده­ای است، نباید دنبال آنها برود، اما برخی از کارهایی که انسان احساس می­کند و علم اجمالی دارد که جایی فایده خواهد داشت، باید پیگیری نماید. برخی از ابحاث تتبعی وجود دارد که انسان در ابتدا فواید آن را به تفصیل نمی­داند(مثل شناختن شیوه نقل حدیث در کتاب کافی) اما با پیش رفت کار، فواید آن خود نمایی می­کند. این سوال در بسیاری از مواقع در ذهن افراد وجود دارد و از آنجا که از ابتدا به دنبال فایده­ مشخصی هستند، آن گونه که باید مساله را بررسی نمی­کنند. در بسیاری از موارد باید بحثها از یک زاویه دید دیگری دنبال شود، لذا ممکن است یک کار چند بار تکرار شود.

**مراد از جماعة در عبارت نجاشی**

در جلسه گذشته یکی از دوستان گفتند که یکی از قرائنی که بر اعتبار روایت ابو البختری می­توان ذکر کرد، تعبیر نجاشی در رابطه با اوست، آنجا که نجاشی می­گوید: **" له کتاب یرویه جماعة**[[3]](#footnote-3) " آیا با این تعبیر می­توان اعتبار و وثاقت وهب بن وهب ابوالبختری را اثبات کرد؟ پاسخ این است که روایت **جماعة**، به خودی خود دلیلی بر وثاقت نیست. بازگشت **یرویه جماعة** به بحث اکثار روایت اجلاء می­باشد و باید در همان چهار چوب قرار گرفته و وثاقت **مروی عنه** را اثبات شود. اما باید دید که مراد از جماعت، در خصوص تعبیر نجاشی نسبت به وهب بن وهب ابو البختری چیست؟ زیرا ممکن است که ما با قرائنی این جماعت را شناسایی کنیم.

نشانه اینکه شخصی کتابی را روایت می کند یکی از این دو امر است: 1- یا باید نام او در طرق فهارس آمده باشد 2- و یا از کسانی باید باشند که در طرق کتب حدیثی زیاد روایت کرده باشند. در رابطه با روش اول نسبت به وهب بن وهب (یعنی اگر بخواهیم نام او را در طرق دنبال کنیم) باید گفت نام او در طرق چند نفر واقع شده است. در فهرست شیخ طوسی; سندی بن محمد، ابراهیم بن هاشم، احمد بن ابی عبد الله، طرق کتاب ابی البختری هستند. در کتاب نجاشی نام سندی بن محمد به عنوان طریق ذکر شده است.

طریق سندی بن محمد به ابو البختری مسلم است و ما در جلسات سابق یکی از قرائن اعتبار روایت ابو البختری را اکثار روایت سندی بن محمد دانستیم. اما نسبت به طریق ابراهیم بن هاشم مناقشه کرده و آن را نپذیرفتیم. چرا که ابراهیم بن هاشم حتی یک روایت ( چه با واسطه و چه بی واسطه ) از ابو البختری ندارد و روشن می­شود که یک اشتباهی در مقام رخ داده است. اما نسبت به احمد بن ابی عبد الله برقی باید گفت، اولا احمد بن ابی عبد الله جزو کسانی است که در موردش گفته اند **یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل**، به همین جهت، اکثار روایت او از یک نفر دلیل بر وثاقت **مروی عنه** نخواهد بود. ثانیا باید گفت در طریق احمد بن ابی عبد الله یک عبارتی همانند **عن أبیه** باید ساقط شده باشد، چون احمد بن ابی عبد الله در هیچ جایی مستقیما از ابو البختری نقل روایت نکرده است، بلکه راوی عمده ابو البختری، پدر احمد بن ابی عبد الله ( محمد بن خالد البرقی ) می­باشد.

در کتاب فهرست شیخ; طریق ابو البختری به این صورت بیان شده است :

**وهب بن وهب أبو البختری ضعیف و هو عامی المذهب. له کتاب. أخبرنا جماعة عن محمد بن علی بن الحسین عن أبیه و محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن الصفار عن إبراهیم بن هاشم و السندی بن محمد عن أبی البختری.**[[4]](#footnote-4)

بنابراین یک طریق، طریق صفار است که صفار از طریق ابراهیم بن هاشم و سندی بن محمد عن ابی البختری نقل روایت کرده است که بحث آن در سابق گذشت. طریق دوم شیخ; چنین است :

**و أخبرنا جماعة عن أبی المفضل عن ابن بطة عن أحمد بن أبی عبد الله عن أبی البختری.**[[5]](#footnote-5)

علی القاعده، این طریق از کتاب ابن بطه اخذ شده است. ابن بطه یکی از کسانی است که صاحب فهرست می­باشد. آنگونه که ابن ولید می گوید، ابن بطه **کان ضعیفا مخلّطا فی ما یسنده** یعنی در آن اسنادهایی که دارد غلط زیاد رخ داده است. نجاشی نیز در اسناد احمد بن ابی عبد الله به این مطلب اشاره کرده است. ایشان فرموده است:

**... ذکره ابن بطة و خلط أسناده تارة قال: حدثنا أحمد بن محمد البرقی عنه و تارة قال: حدثنا أحمد بن محمد عن أبیه عنه.**[[6]](#footnote-6)

یعنی ایشان گاها روایت را با واسطه پدر و گاها بدون واسطه اسناد می­دهد. بنده این مطلب نجاشی را دنبال کردم و دیدم روایت­های ابن بطه، در جاهایی که باید **ابیه** داشته باشد ندارد و در جاهایی که نباید داشته باشد، **ابیه** دارد، که البته این مشکل در خصوص روایات احمد بن ابی عبد الله جدی است. به نظر می­رسد این مورد نیز از همان موارد خلط ایشان باشد یعنی احمد بن ابی عبد الله مستقیما از ابو البختری نقل نکرده بلکه طریق او به ابو البختری، پدرش ( محمد بن خالد البرقی ) بوده است. به همین جهت این طریق احمد بن ابی عبد الله به طریق محمد بن خالد البرقی باز می­گردد.

بنابر آنچه گذشت تعبیر **روی عنه جماعة** نسبت به غیر از این دو نفر ( سندی بن محمد و خالد بن محمد البرقی )ثابت نیست. البته این احتمال وجود دارد که تعبیر **روی عنه جماعة** به دلیل وجود برخی از طرق مخلط در مقام بوده است. با مراجعه به اسنادی که از ابی البختری وجود دارد ، می­بینیم ، متکررا نام محمد بن خالد البرقی و سندی بن محمد وارد شده است و به ندرت به افرادی غیر از این دو بر­خورد می­کنیم که البته بعضی از آنها هم غلط می­باشد. از آنجا که محمد بن خالد برقی **یروی عن الضعفا** است، اکثار روایتش از یک نفر دلیل بر وثاقت نخواهد بود. لذا تنها طریق سندی بن محمد در مقام باقی می­ماند.

نتیجه اینکه بازگشت تعبیر **روی عنه جماعهٌ** ( با حذف آن اشتباهاتی که رخ داده است ) به همان نقل سندی بن محمد می­باشد. ما سابقا عرض کردیم که طریق بودن سندی بن محمد نسبت به ابو البختری و اکثار روایت او، فی الجمله یک نوع اماریتی بر وثاقت ابو البختری دارد که این اماریت قابل پذیرش می­باشد[[7]](#footnote-7). اما این اماره بر وثاقت، نمی­تواند مقابله با قرائن زیادی که بر ضعف ابو البختری وارد شده، داشته باشد.

سؤال: یک وقت اصحاب روایت کسی را نقل می­کنند، ولی یک وقت اصحاب کتاب کسی را روایت می­کنند آیا این دلالت بر اکثار نمی­کند؟ پاسخ اگر راوی کتاب احمد بن ابی عبد الله و یا محمد بن خالد البرقی

باشد چنین دلالتی نمی­کند. نقل کتاب، خصوصیتی ندارد و اماریتی بر توثیق ندارد. نقل کتاب در صورتی که بخواهد دلالت بر توثیق کند یا باید به اکثار روایت اجلاء و یا به مشایخ الاجازه بازگردد[[8]](#footnote-8). در صورتی که بازگشت آن به اکثار روایت اجلاء باشد، در بسیاری از موارد صحیح است و دال بر وثاقت می­باشد، اما در خصوص وهب بن وهب ابو البختری ویژگی­هایی وجود دارد که دلالت بر توثیق نمی­کند و بیان آنها گذشت.

سوال: چرا مرحوم نجاشی تعبیر به **یروی عنه جماعة** می­کند و نام آنها را بیان نمی­کند؟ پاسخ: مرحوم نجاشی در مقدمه کتاب فرموده: که بناء من بر این است که فقط یک یا دو طریق ذکر کنم [[9]](#footnote-9). ایشان در ادامه سندی بن محمد را در طریق آن آورده است. لذا ایشان طرق دیگر ( ابراهیم بن هاشم و احمد بن ابی عبد الله ) را ذکر نکرده است. ممکن است عدم ذکر ایشان به این دلیل بوده که مثلا در طریق آنها ابن بطه قرار داشته و به دلیل آنکه او را **ضعیفا فی ما یسنده** می­دانسته طریق او را ذکر نکرده است .

سؤال: آیا اینکه ایشان نام سندی بن محمد را که نقل کرده است دلیل بر اولی بوده است او بوده است؟ پاسخ: چنین دلیلی وجود ندارد، لکن انسان وقتی دو طریق داشته باشد که یکی از آنها ابن بطه و دیگری طریق صحیحی باشد، ذوق سلیم در این است که طریق صحیح را بیان می­دارد. البته نمی خواهیم بگوییم که ایشان به طریق ذکر شده تقیّد داشته­ و این طریق اولویت و ترجیحی داشته است. مگر آنکه یک ویژگی­هایی در طریق ابن بطه وجود داشته باشد، مثل اینکه خود او قرائت و سماع کرده باشد و این طریق از جهت دیگری امتیاز داشته باشد، کما اینکه در بعض موارد، نجاشی طریق خاص خود را به این دلیل که از این طریق خاص درس گرفته است، بیان می­دارد. اما اینکه گفته شود بیان طریق حتما به دلیل اولویت اعتبار بوده است ، دلیلی بر آن نیست. زیرا هدف ایشان این نیست که طرق ابی البختری را بررسی کنند، بلکه طرق را **استترادا** ذکر می­نمایند.

**استدلال شیخ انصاری; به روایت ابی البختری**

مرحوم شیخ; در بحث **مسلوب العباره** بودن صبی و اشتراط بلوغ به حدیث رفع القلم تمسک کرده است. ایشان دلالت حدیث رفع القلم را ذاتا تمام نمی­داند اما در ادامه می­فرمایند ممکن است به قرینه روایت ابی البختری، استدلال به روایت رفع القلم را تام بدانیم. ایشان می گوید: از آنجا که در این روایت دو قطعه وجود دارد و این دو قطعه باید با هم ارتباط داشته باشند، این سوال مطرح می­شود که آیا این ارتباط **علی وجه المعلولیة** است یا **علی وجه العلیه**؟ هر یک از این دو اقتضائاتی دارند.

در بعضی از کلمات، عبارت شیخ; به درستی توضیح داده نشده است و لذا عبارت را به نحو دیگری نقل کرده و اشکالاتی را مطرح می­نمایند که آن اشکالات به عبارت شیخ; وارد نیست.

شیخ; در مکاسب می­فرماید :

**بل یمکن بملاحظة بعض ما ورد من هذه الأخبار فی قتل المجنون و الصبی استظهار المطلب من حدیث «رفع القلم» و هو ما عن قرب الإسناد بسنده عن أبی البختری، عن جعفر، عن أبیه، عن علی علیه السلام، أنّه کان یقول فی المجنون و المعتوه الذی لا یفیق، و الصبی الذی لم یبلغ: «عمدهما خطأ تحمله العاقلة و قد رفع عنهما القلم؛ فإنّ ذکر «رفع القلم» فی الذیل لیس له وجه ارتباط إلّا بأن تکون علّة لأصل الحکم، و هو ثبوت الدیة علی العاقلة، أو بأن تکون معلولة لقوله: «عمدهما خطأ»، یعنی أنّه لمّا کان قصدهما بمنزلة العدم فی نظر الشارع و فی الواقع رفع القلم عنهما. و لا یخفی أنّ ارتباطها بالکلام علی وجه العلّیة أو المعلولیّة**[[10]](#footnote-10)

بنابراین **رفع القلم**، یا معلول **تحمله العاقله** است و یا آنکه **عمدهما خطأ** علت **رفع القلم** می­باشد.

توجه به این نکته لازم است که ایشان در قسمت دوم نمی خواهند بگویند که **تحمله العاقله** علت است. برخی­ها چنین اشکال کرده­اند که چگونه ممکن است **تحمله العاقله** علت **رفع القلم** باشد، در حالی که شیخ; فرموده­ **عمدهما خطأٌ** علت **قد رفع القلم** است. برخی در توضیح عبارت ایشان گفته­اند : یا صدر روایت علت ذیل آن است و یا ذیل روایت علت صدر آن می­باشد، در حالی که شیخ; اصلا چنین تعبیری نکرده­ است .

اینکه ایشان چرا این عبارت را به این شکل آورده­اند نیاز به دقت دارد. ایشان این ارتباط را یا نسبت به **تحمله العاقله** و یا نسبت به **عمد الصبی و خطأه** در نظر گرفته است نه نسبت به مجموعه آنها. مجموعه آن دو در نظر شیخ; اراده نشده است.

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. عدم جعل در اینجا به این معناست که چیزی را از جانب خود نساخته­اند. [↑](#footnote-ref-1)
2. در سابق عرض شد که تعبیر شعر معاف التیمی که از آن استفاده می­شد که ابی البختری هیچگاه بین قبر و منبر دیده نشده، شاید اشاره به محل درس عمومی امام صادق7 باشد . [↑](#footnote-ref-2)
3. رجال‏النجاشي ص : 430 [↑](#footnote-ref-3)
4. فهرست‏الطوسي ص : 488 [↑](#footnote-ref-4)
5. فهرست‏الطوسي ص : 488 [↑](#footnote-ref-5)
6. رجال‏النجاشي ص : 130 [↑](#footnote-ref-6)
7. البته ممکن است گفته شود که سندی بن محمد نیز از ضعفاء نقل حدیث می­کرده، لکن جواب از این اشکال در جلسه سابق بیان گردید . [↑](#footnote-ref-7)
8. اکنون وارد بحث مشایخ الاجازه نمی­شویم. ممکن است روایت کتاب به این این معنا باشد که مرویٌّ عنه آن جزو مشایخ اجازه و از مشایخ اجازه ثقاه می­باشد. [↑](#footnote-ref-8)
9. و ذكرت لرجل طريقا واحدا حتى لا يكثر (تكثر) الطرق فيخرج عن الغرض. رجال‏النجاشي ص : 3 [↑](#footnote-ref-9)
10. كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثة)؛ ج، ص: 282 [↑](#footnote-ref-10)